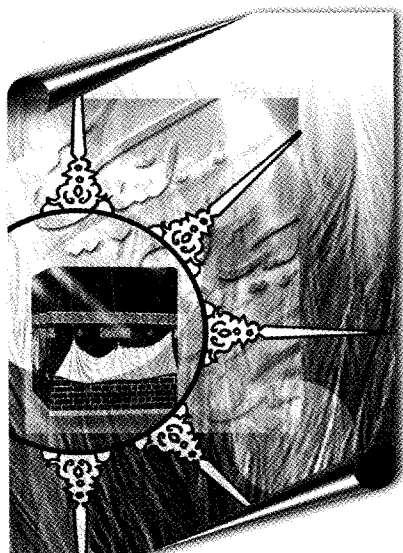


حج در آئینه ادب ک فارسی



فرصت دیدار



سید احمد زرهانی

میان سینه دل در اعتکاف است
نگاهش می‌کنم مست طواف است!

هوای شهر مکه گرم و صاف است
بناگه می‌کشد پَر مرغک دل

یکی را مهر صاحبخانه دادند
درون خانه جانانه دادند

یکی را در حرم کاشانه دادند
یکی را فرصت دیدار معشوق

شنیدم ناگهان بانگ رسایی
تو ای مسکین گم‌گشته کجایی؟

کنار ملتزم خواندم دعایی
ندا آمد که من پیش تو هستم

بود گرم و دل انگیز و مصفا
نه مشتاقان حق فرزند زهرا علیها السلام

هوای معرفت آباد بطحا
تفقد می‌کند چادر به چادر

به دستم کیسه‌ای از ریگ و سنگ است
فرشته شاهد این جهد و جنگ است

به دوش فطرم بند تفنگ است
به شیطان تکبر می‌زنم سنگ

چو مرضی سوی مسعی پر کشیدم
در اوج تشنگی از ماده رستم

ز مروه تا صفا چندی دویدم
کنار زمزم معنا رسیدم

گرفتار زمین آب و گل ماست
اگر با آب و گل ما خو نگیریم

به سوی کعبه معراج دل ماست
ملیک مقتدر سرمنزل ماست

به سوی آسمان باید پریدن
پس از آسودن از دام تن و طین

به روی شاخ طوبی آرمدن
دوباره خویشان را آفریدن

یکی گوید خدایا روزی ام ده
من دل خسته می گویم الهی

یکی گوید ره بهروزی ام ده
بر این نفس دنی پیروزی ام ده

چو هاجر سوی مسعی رهسپارم
خداوندا! به من آبی بنوشان

سر سعی صفا و مروه دارم
که شوید از ضمیر جان غبارم

دلا از خانه خاکی سفر کن
گذر از لعل و یاقوت و زمرد

به بیت یار افلاکی نظر کن
بسندۀ بر تماشای حَجَر کن

نشانی از بهار خرمی نیست
دل ما را در این میخانه هرگز

بجز مینای دل جام جمی نیست
به غیر از آرزوی زمزمی نیست

شب ظلمانی و غوغای مشعر
سفیدی در سیاهی می زند موج

تداعی می کند صحرای محشر
بود خاک بیابان هم معطر

نسیمی از صبای دوست دارم
میان این همه دلبستگی ها

به گوش دل ندای دوست دارم
تسمنای منای دوست دارم





در میخانه توحید باز است
شود مست و رهد از دست هستی

مرا می در کف آن چاره ساز است
هر آنکو سوی کعبه در نماز است

اگر مستی تو اهل خانه هستی
بریدی دل اگر از ماسوی الله

وگر نه با حرم بیگانه هستی
انیس و مونس جانانه هستی

طراوت می دهد از خاک امشب
به چادرهای مردم می زند سر

نباشد چهره ای غمناک امشب
امیر کشور لولاک امشب

بکردم در حرم من استخارت
ندا آمد که اینجا چند مانی؟

که شاید آیدم از او اشارت
برو در کعبه دل کن زیارت

هوس را سوی قربانگاه بردند
شنیدند از خدا لبیک لبیک

هوا را در کف مسلخ سپردند
به شادی دست رحمت را فشردند

به تن تا جامه احرام دارم
خوشا روزی که بینم نفس سرکش

به یاد حق دلی آرام دارم
به نیروی الهی رام دارم

به وادی محسّر می زنم گام
به حسرت گویم ای عاشق ندیدی

سرم اندیشه دیدار دارد
تم از ماندن جان عار دارد

دلم امشب هوای یار دارد
اگر در پیش پای او نمیرم

به آب توبه شویم دست و رو را
که می بینم بهار آرزو را

به میقات آمدم تا بینم او را
بیار ای ابر رحمت بر سر من

به پیش روی من اینک مقام است
برو ای ماسوی الله چونکه ما را

حرم از اهل دل در ازدحام است
شراب فیض ربانی به جام است

نمی‌خواهم کسی نزد من نشیند
ز تن مرغ دلم بیرون پریده

بگو آینه هم رویم نبیند
نشسته در حرم تا دانه چیند

خدایا! این من و این خانه تو
مبادا هوش بر سر پا گذارد

به پیشت آمده دیوانه تو
به بیرون از در میخانه تو

به بیرون از حرم آواره بودم
نشستم بر سر دیوار کعبه

چو مرغی هر طرف پر می‌گشودم
گرفت آرامش ارکان وجودم

خدایا! روضه رضوان من کو
به پای بوی نرگس می‌دهم جان

صدای دلکش مرغ چمن کو
یگانه یاس بستان حسن کو؟

فضای کعبه امشب پر طنین است
خروش ریزش باران وحی است

کسی بین سماوات و زمین است
صدای بال جبرئیل امین است

به دور افکنده‌ام نام و نشانم
خدایا! مرغکی درمانده هستم

رها از قید و بند این و آنم
بده در خانه خود آشیانم

حَجَر را استلامی چند کردم
نهادم دست بیعت در کف دوست

وجودم را رها از بند کردم
دوباره زنده آن پیوند کردم

نشستم در کنار چاه زمزم
دروم روشن از نور خدا گشت

بنوشیدم از آن سرچشمه، نم نم
روانم شد رها از آتش غم



خدایا! آدمم با سر به سویت
ندیدم گر تو را با دیده لیکن

بنوشیدم شرابی از سبویت
پذیرفته وجودم رنگ و بویت

خداوندا! گناهانم فزون است
نبخشی گر مرا در خانه خویش

دلم از کار کرده پر ز خون است
در آتش جای من بی چند و چون است

به زیر چادری در کنج صحرا
مبادا روی ماهش را نبینم

نیایش می کند فرزند زهرا
خداوندا! نشانم ده رُخش را

به مشعر پا نهادم من شبانه
رود شرک و نفاق و کفر و الحاد

بگوشم آمد از غیب این ترانه
بماند دین احمد جاودانه

اگر از نفس اماره رهیدی
تو را بخشد خدا، روز قیامت

چو مرغی از قفس ناگه پریدی
در آن دنیا شتر دیدی ندیدی!

بیا تا خانه را با هم ببینیم
به یمن چیدن یک شاخه گل

گلی از باغ صاحبخانه چینیم
گلستانی به گیتی آفرینیم

مسلمانان رسیدند از چپ و راست
بیا ای قائم آل محمد

به هر کنجی ز کعبه انجمن هاست
به فرمان خدا دنیا مهیاست

اگر چه دیدن خانه مصفاست
به چشم سر چو دیدی خانه دوست

نشستی نزد صاحبخانه غوغاست
به چشم دل ببین او را چه زیباست

به قربانگاه بردم گوسفندی
چنین گفت آن زبان بسته به مذبح

به پایش بند و برگردن کمندی
اگر نفست نکشتی در گزند



ز فرط خستگی در کنج مسعی
بیستم دیده و دیدم به رؤیا

نشستم روبه روی مروه تنها
که هاجر می دود با ما در آنجا

به بالای احد کردم نظاره
فلک خم گشته بود در پیش پایش

بدیدم حمزه را بر روی باره
که ریزد روی شمشیرش ستاره

شبی دیدم محمّد ﷺ را به معراج
روان از مکه تا اقلیم اقصی

به روی تارکش از نور حق تاج
دهد تا ملک اهریمن به تاراج

بقیع است این گلستان یا بهشت است
ندارد این همه گل سایبانی

که خاک روشنش عنبر سرشت است
شگفتا این چه طرز سرنوشت است

سرا و مسجد پیغمبر اینجاست
قدم بر این زمین آهسته بگذار

یکی خورشید و چندین اختر اینجاست
که قبر بی نشان کوثر اینجاست

گل سرخ چمن را دیده ام من
میان آن همه گلهای پرپر

شکسته یاسمن را دیده ام من
گل روی حسن را دیده ام من

اگر این قبر زین العابدین است
مدینه لب گشا با من سخن گوی

چرا چون تلّ خاکی بر زمین است؟
سزای آل طه کی چنین است!؟

مزار باقر علم الهی
ز پشت میله ها با دیده تر

ندارد ای درینغا بارگاهی
نثارش می کنم اشکی و آهی

امام صادق استاد جهان است
به ملک معرفت همتا ندارد

از او روشن زمین و آسمان است
فضای دانش او بی کران است



سلام بر مدینه

سلام ما به مهر نابناکت
از آن خورشید زیبایت سخن گو
پناه اَمّت و حبل المتین است
خداوند آفرید اجرام و افلاک
بود موج ملک در رفت و آمد
که انسان را نمود از شرک آزاد
چراغ آل عصمت، در سیاهی است
حکیم و با خیر از امرالله
پذیرفت آشتی را با دل ریش
که درس عزّت و پاکی به ما داد
که در عشق و پرستش بی قرین است
دلیل نشر فرهنگ شهادت
پیام کربلا را مستشر کرد
که بنیاد ستم را داد بر باد
هزاران غنچه دانش شکوفاست
که در نشر معارف با شکوه است
زمین را کرد غرق نور دانش
که کلک معرفت را کرد آباد
رییس مذهب عشق و ولایت
به اَمّت می دهد عزّت به دوران

مدینه آفرین بر خاک پاکت
مدینه از گهرهایت سخن گو
محمّد رحمة للعالمین است
به پاس خلقت آن گوهر پاک
به گرد گنبد سبز محمّد ﷺ
سلام ما به ختم انبیا باد
حسن آئینه حُسن الهی است
امام عاقبت اندیش و آگاه
ز کید بدسگالان کژ اندیش
درود ما به فرزند علی باد!
جهان مشتاق زین العابدین است
همان ملاح دریای عبادت
فضای عیش ظالم را کدر کرد
سلام ما به آن آزاده ای باد
گلستان شریعت گر مصفاست
ز جهد باقر دانش پژوه است
نوشت او در جهان منشور دانش
درود ما به استاد جهان باد
فروغ دین و مصباح هدایت
امام صادق آن خورشید رخشان



بود پاینده راه و رسم احمد علیه السلام
سلام ما به آن نور الهدی باد
مدینه! از تو می پرسم نهانی
ز قبر اولیا اسمی شنیدم
بقیعا! با من نالان سخن گو
سرم را می زخم بر نرده هایت
گل یاس سفید آل طه
چرا اندر مدینه بی مزار است
سلام ما به فرزندان نبی باد

* * *

ز علم صادق آل محمد علیهم السلام
که فقه جعفری را کرد بنیاد
کجا رفت آن فروغ آسمانی
ولیکن قبر زهرا را ندیم
چه آمد بر سر آن یاس خوشبو؟
به آسانی نمی سازم ره هایت
گلستان ولا، امّ ابیها
دل ما زین مصیبت داغدار است
که رفت از این جهان با قلب ناشاد





توضیح

مدیر مسؤول محترم فصلنامه میقات حج

احتراماً به اطلاع می‌رساند در شماره ۴۳ فصلنامه وزین میقات حج، مقاله‌ای تحت عنوان «ویژگی‌های عمره سال ۸۱» درج گردیده که در آن آمده است:

«قابل ذکر آنکه تنها مشکل موجود در امر تدارکات، عدم تجربه کافی عزیزان مجمع ایثارگران در تهیه به موقع اقلام تدارکاتی و بعضاً توزیع نامناسب مواد خوراکی با کیفیت پایین‌تر از شرکت‌های ارس بود.»

مجمع ایثارگران این مطلب را شدیداً تکذیب نموده و اعلام می‌دارد اعضای ستاد عمره مجمع ایثارگران از افراد با تجربه و با سابقه و بعضاً با بیش از ۲۰ سفر سابقه مدیریت در حج و عمره بوده‌اند.

برای مجمع ایثارگران همین افتخار بس که با حمایت مسؤولین محترم سازمان حج و زیارت و در جهت اجرای منویات مقام معظم رهبری از حدود ۷۹ قلم کالای مورد نیاز زائرین عمره حدود ۳۳ قلم آن را به منظور حمایت از تولید داخلی از ایران تأمین نمود و برای اولین بار با نوابه‌های ایرانی از زائرین بیت الله الحرام پذیرایی کرد.

ضمناً در صورت تمایل مجمع آمادگی دارد تا گزارش جامعی از واقعیات عمره ۸۱ را جهت اطلاع خوانندگان محترم آن نشریه تقدیم دارد.

